

مصادیق و مبانی حلول دین در فقه

جواد باریکلو*، ابراهیم دلشاد معارف**، سید مهدی میرداداشی***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۵)

چکیده

دین در فقه شامل هر مال کلی ثابت در ذمه است دین به اعتبار مدت زمان پرداخت به دو نوع تقسیم می شود؛ یکی بدون مدت زمان پرداخت که اصطلاحاً به آن دین حال گفته می شود و دیگری دارای مدت زمان پرداخت که اصطلاحاً به آن دین مؤجل گفته می شود. گفتنی است دین مؤجل ممکن است به صورت ارادی و قراردادی که ناشی از اراده و توافق طرفین است و یا با منقضی شدن مدت و در پاره ای موارد به صورت قهری که خارج از اراده ی طرفین به دین حال تبدیل شود. در فقه مشهور فقها معتقدند با مرگ مدیون دین مؤجل او حال می گردد ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی نیز بیانگر همین مطلب است. حال سؤال این جاست که مبنای حال شدن دین چیست؟ چرا با وجود اصل بقای اجل در پاره ای موارد دین مؤجل حال می گردد؟ به عبارت دیگر هدف از حال شدن دین چیست؟ می توان گفت حال شدن دین به صورت قهری به منظور حمایت از طلبکاران و اطمینان بخشیدن به آن ها است به عبارت دیگر در مواردی که احتمال دارد دین مؤجل در معرض تلف قرار گیرد حال می گردد.

کلیدواژگان

اجل، تأجیل، حلول دین، دین مؤجل.

* مسئول مکاتبات: کارشناس ارشد حقوق خصوصی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: javadbl1992@gmail.com

** نویسنده مسئول: استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: ebrahimdelshad@yahoo.com

*** استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

طرح مسأله

انسان‌ها برای رفع نیازهای خود ناچار به خرید و فروش کالا و خدمات هستند. خرید و فروش کالا و خدمات غالباً به صورت نقد انجام می‌گیرد با این وجود در بسیاری از موارد پرداخت ثمن به طور نقد میسر نیست و کسانی که کالا و خدمات عرضه می‌کنند با مشتریان خود به توافق می‌رسند که دریافت ثمن را برای مدت زمان معین به تأخیر اندازند و همچنین در برخی موارد با صدور اسناد عادی، رسمی، و یا تجاری مبنی بر تعهد به پرداخت ثمن در مدت زمان معین دین را مؤجل می‌نمایند علی‌الخصوص معاملات و روابط مالی تجار که غالباً به طور مؤجل صورت می‌گیرد. خرید و فروش کالا و خدمات به صورت مؤجل نقش مهمی در پیشبرد اقتصاد و رونق تجارت خواهد داشت. دست‌اندرکاران تجارت برای نیل به این هدف و دستیابی به بازارهای جدید و پررونق سعی دارند کالا و خدمات خود را به صورت مؤجل نیز عرضه کنند.

در برخی موارد دین مؤجل بدون اراده‌ی طرفین و به صورت قهری حال می‌گردد برای مثال ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی حکم به حال شدن دین مؤجل متوفی نموده است همچنین ماده ۴۲۱ قانون تجارت. در این پژوهش در صدد بررسی مصادیق و مبانی حال شدن دین در فقه هستیم به عبارت دیگر چرا با وجود اصل بقای اجل دین مؤجل در برخی موارد باید حال گردد. به نظر می‌رسد در بدو امر بتوان گفت: مبانی حال شدن دین در فقه اطمینان بخشیدن به مدیون و جلوگیری از تضرر و زیان به مدیون است.

بحث و بررسی

مفهوم حلول دین و مبانی آن

گفتار اول - مفهوم حلول دین

حلول در لغت به معنای فرود آمدن و رسیدن وعده چیزی و ... واجب شدن ... و به سر آمدن، آمده است. (محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، ج ۲، ص ۱۵۴۷) و در اصطلاح به جایگزین شدن چیزی به جای دیگر و نیز معجل شدن حلول گویند. (انصاری و طاهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۸۶۴). و یا انقضاء

موعد دین مؤجل باعث می شود که دین قابل مطالبه گردد، این صفت که بر دین عارض می شود همان حلول دین است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۷)

گفتار دوم- مصادیق و مبانی حلول دین

الف) حلول دین متوفی و مبنای آن

طبق ماده ی ۲۳۱ قانون امور حسبی «دیون مؤجل متوفی بعد از فوت حال می گردد.» این ماده بر گرفته از نظر مشهور فقهای امامیه است. با این وجود در خصوص حال شدن دین متوفی در فقه اختلاف نظر وجود دارد اکثر فقها معتقدند: با فوت مدیون دیون مؤجل او حال می گردد در مقابل برخی دیگر از فقها معتقدند با فوت مدیون دیون مؤجل او حال نمی گردد. به ذکر هر یک خواهیم پرداخت.

الف-۱) قائلین به حلول دین با موت مدیون

اکثر فقهای عامه و امامیه معتقدند: دیون مؤجل متوفی به فوت مدیون حال می گردد و به دلایل زیر استناد کرده اند:

۱. دلیل نقلی

روایات درخصوص حال شدن دین اطلاق دارند و در مواردی موت مدیون و دائن را شامل می شود. از جمله روایت ابی بصیر « هر گاه شخصی فوت کند مال او و آنچه باید بپردازد حال می شود.» (بحرانی آل عصفور، ۱۴۰۵ ه ق، ص ۱۶۵)

همچنین روایت حسین بن سعید نیز به این مضمون است. «به استناد از حسین بن سعید نقل است که می گوید در مورد مردی که قرض هنگفتی داشت سؤال کردند که این فرد بدهکار فوت کرده است آیا مالی که قرض کرده از سوی فردی که از او قرض گرفته است بنا به فوت بدهکار حال می شود و یا این بدهی را ورثه باید بپردازند؟ (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ ه ق، ج ۱۸، ص ۳۴۴)

برخی دیگر علاوه بر دو روایت یاد شده به روایت دیگری از سکونی به این مضمون «هرگاه شخصی دین مؤجلی بر ذمه اش باشد و فوت کند دینش حال می شود» استناد کرده اند.

(نجفی، محمد حسن، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۲۹۵)

برخی دیگر از فقها نیز در خصوص حال شدن دین متوفی به روایتی از مرسله ی صدوق استناد کرده اند بدین مضمون است «هرگاه شخصی فوت کند مالش و هر آنچه که بر ذمه اش هست حال می شود.» (موسوی بجنوردی، سید حسن، ۱۴۱۹ ه ق، ج ۷، ص ۲۱۰، طباطبایی قمی، سید تقی، ۱۴۲۶ ه ق، ص ۲۴۴)

همچنین ایشان نظر استاد خود (شهید اول) در دروس را مطرح کرده اند: «می فرمایند دین مؤجل به فوت مدیون حال می شود همچنین هر گاه کسی فوت کند دیونش حال نمی شود مگر با استناد به روایت ابی بصیر و این روایت را شیخ در النهایه، قاضی به نقل از مختلف الشیعه و حلبی در الکافی فی الفقه برگزیده اند.» (موسوی بجنوردی، پیشین، ۲۱۰)

۲. دلیل عقلی

برخی دیگر معتقدند: در مبنای اعطا مهلت، اولاً اعتماد دائن به مدیون است و وی این اعتماد را به ورثه نداشته است، پس با فوت مدیون اعتماد از بین خواهد رفت و اجل نیز ساقط می‌گردد و ثانیاً اعطاء مهلت به خاطر گشایش در کار مدیون بوده و نه ورثه.

همچنین اگر دیون میت حال نشود، در اجل برای ورثه و دائن ضرر وجود دارد. وراثت متضرر است چون میراث جز بعد از اداء دیون به تصرف ورثه در نمی‌آید و استیفاء حق وراثت منوط به پرداخت تمام دیون است. صاحب دین متضرر است چون تأدیه ی دین به تأخیر می افتد. گاه عین تلف می‌شود و حقیقت ساقط می‌گردد. (الزحیلی وهبه، ۱۴۰۹ ه ق، ص ۴۵۳۶) برخی دیگر چنین استدلال نموده‌اند که با موت مدیون، دیگر برای او ذمه و تعهدی باقی نمی‌ماند و بنابراین اگر شخص مدیون فوت نماید یا باید قول به سقوط دین او بدهیم که قطعاً دلیلی بر این امر وجود ندارد یا اینکه ورثه ی وی را مشغول الذمه بدانیم به این صورت که ورثه اشتغال ذمه دارند تا دین مؤجل مورث خود را پس از یک سال حال خواهد شد، اداء نمایند و چنین مفهومی از اشتغال ذمه بدون سبب بوده و برای وراثت ظلم محسوب می‌شود، مخصوصاً اینکه در برابر دین مؤجل حال شده و از ترکه نقداً اداء می‌گردد و الا اگر اجل دین حال نشود ترکه بلا تقسیم باقی مانده و موجب ضرر ورثه خواهد شد زیرا تقسیم ترکه مطابق آیه ی شریفه «من بعد وصیه ی یوصین بها او

دین» (سوره ی نساء آیه ی ۱۲) پس از ادای دیون خواهد بود و اگر چنانچه ترکه را تقسیم کرده و دین حال نشود، این هم موجب ضرر داین است و احتمال ضایع شدن دین وجود دارد. پس به خاطر دو ضرر (ضرر داین و ضرر مدیون) چاره‌ای جز قبول حلول دین مؤجل نیست که آن هم به صورت حال از ترکه اخذ خواهد شد. (موسوی بجنوردی، پیشین، ۲۰۸، علامه حلی، ۱۴۱۳ه ق، ج ۵، ۳۸۳)

برخی از صاحب نظران حقوق معتقدند: حال شدن دین متوفی به این دلیل است که هرچه زودتر ترکه تصفیه و دیون پرداخته شود و در معرض تفریط و ارثان یا متصرف اموال قرار نگیرد. (کاتوزیان، ۱۳۹۳، ۱۳۹) برخی دیگر از حقوق دانان معتقدند: دلیل حال شدن دین مدیون متوفی این است که امکان دارد ورثه مورد اعتماد متعهد له نباشد، وانگهی اگر ترکه به دست آنها بیافتد (تا سر رسید تعهد) مراجعه به یک یک آنان زحماتی را در بر دارد و حال آنکه دادن طلب متعهد له پیش از سر رسید از تقسیم ترکه کار سهل و آسانی است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ۲۴۳، ۲۴۲)

۳. اجماع

اکثر فقهای عامه و امامیه که قائل به حال شدن دیون مؤجل متوفی هستند دلیل آن را اجماع فقهای امامیه و حتی اجماع مسلمانان دانسته‌اند. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ه ق، ۲۷، نجفی محمد حسن، همان)

الف-۲) قائلین به عدم حلول دین به موت مدیون

در مقابل آن دسته از فقها که قائل به حال شدن دیون مؤجل متوفی هستند دسته ی دیگری از فقها معتقدند: دیون مؤجل متوفی با فوت او حال نمی گردد و به دلایل زیر استناد کرده اند.

۱. دلیل نقلی

یکی از دلایل این دسته از فقهاء استناد به حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) است که ایشان می فرمایند: «من ترک مالاً او حقاً فلورثة». (البهوتی، ۱۴۰۲ه ق، ج ۲/۲۱۸)

۲. دلیل عقلی

شیخ محقق بحرانی در کتاب حدائق الناظره نظر شیخ طوسی در مبسوط را نقل می کند و معتقدند: دین مؤجل مال است و به همان کیفیت به وراثت منتقل می شود و به اصل استصحاب استناد کرده

اند. (بحرانی، آل عصفور، پیشین، ۱۶۵، ۱۶۴) هر چند ما نظر شیخ طوسی در کتاب الخلاف را قبلاً مطرح کردیم این نظر ظاهراً بر خلاف آن است. به عبارت دیگر نظر ایشان در مبسوط مخالف حال شدن دین است در حالی که نظر ایشان در الخلاف موافق حال شدن دین است.

ب) حال نشدن دین مؤجل به موت مدیون و مبنای آن

برخی از موارد هستند که با موت مدیون نیز حال نمی شوند برای مثال ماده ی ۴۹۷ ق.م. «عقد اجاره به واسطه ی فوت موجر یا مستأجر باطل نمی شود...»

همچنین ماده ی ۵۰۵ ق.م. «اقساط مال الاجاره که به علت نرسیدن موعد پرداخت آن بر ذمه ی مستأجر مستقر نشده است به موت او حال نمی شود.»

سید محمد کاظم یزدی در کتاب سؤال و جواب در خصوص حال شدن اجاره بها در بر اثر فوت مستأجر اقساط مال اجاره را بدون ذکر دلیل حال دانسته اند و اضافه نموده اند بعید نیست که وراثت مستأجر از حیث تخلف شرط اجل در مال الاجاره خیار فسخ داشته باشند. (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵ه ق، ۳۰۸)

علامه حلی در کتاب تذکره الفقها وراثت مستأجر را قائم مقام محسوب و آنان را ذی حق در منافع بقیه ی مدت اجاره دانسته اند و بیان کرده اند چنانچه مستأجر فوت نماید مال الاجاره را که مؤجل است پرداخت نکرده باشد به موت وی حال گردیده و از ترکه اخذ می شود. (علامه حلی، ۱۴۱۴ه ق، ۳۲۵)

میرزای قمی در کتاب جامع الشتات در پاسخ به این سؤال که دیه ی مؤجله یا مبیع سلم وامثال آن به هنگام فوت جانی یا بایع طبق قاعده ی کلی حلول دین مؤجل به فوت مدیون حال می شود؟ پاسخ فرموده اند نسبت به همه ی آنها دین صادق است و داخل در عموم اخباری است که به موت مدیون حال می شود. (میرزای قمی، ۱۴۱۳ه ق، ۴۳) برخی از حقوق دانان معتقدند: علت این امر آن است که اجرت المسمی بر ذمه مستأجر مستقر نمی شود مگر آنکه منافع را استیفاء و یا تقویت نموده باشد، منافع به تدریج حاصل می شود، اجرت المسمی به همان نسبت، بر ذمه ی مستأجر مستقر می گردد و دینی که علت استقرار آن پس از فوت به وجود می آید نمی تواند به

فوت حال گردد دیونی که به فوت مدیون حال می شود دیونی است که در حین فوت بر ذمه ی مدیون مستقر شده باشد. (امامی، ۱۳۹۱، ج ۲، ۸۸) در مقابل، دکتر کاتوزیان بر این نظر ایراد گرفته اند و معتقدند: «باید انصاف داد که این استدلال برای توجیه ماده ۵۰۵ کافی نیست تنها توجیه ممکن این است که، چون احتمال دارد مورد اجاره تلف یا معیوب شود و عقد منحل گردد، حال شدن دین باعث پرداخت پولی می شود که بر عهده ی مستأجر نبوده است. ولی، باید توجه داشت قسط اجاره بهایی که موعد آن فرا نرسیده ممکن است عوض منافی باشد که در سابق استیفاء شده است و چنین دینی را نمی توان نامستقر شمرد. بنابراین، اگر انصاف نیز مبنای حکم قانون در باره ی حال نشدن دیون آینده مستأجر قرار گیرد، باید این حکم ناظر به اقساط مربوط به منافع آینده باشد نه اقساطی که هنوز موعد آن فرا نرسیده است. (کاتوزیان، ۱۳۷۳، ج ۱، ۴۰۹، ۴۰۸)

ج) حال شدن دین مضمون عنه نسبت به ضامن و مبنای آن

در قانون مدنی فقط یک مورد را می توان یافت که قانون گذار صریحاً اشاره کرده که دین حال می شود و آن هم حال شدن دین مضمون عنه نسبت به ضامن است در این رابطه ابتدا نظر حقوق دانان و سپس نظر فقها را بررسی خواهیم کرد: قانونگذار در ماده ی ۷۰۵ ق.م. مقرر می دارد: «ضمان مؤجل به فوت ضامن حال می شود.» به موجب این ماده هرگاه ضامن فوت کند دین مؤجل مضمون عنه حال می شود. پر واضح است که این ماده موافق ماده ی ۲۳۱ ق.ا.ح. است. برخی از حقوق دانان در این زمینه معتقدند: «حال شدن دیون مؤجله در اثر فوت مدیون از مسلمات حقوق امامیه است، زیرا در اثر فوت ذمه ی میت که قائم به شخصیت حقوقی اوست زایل می شود و دین او به ترکه تعلق می گیرد، و چنانچه ورثه از تصرف در ترکه ممنوع شوند تا موعد پرداخت دیون برسد، موجب توجه ضرر به آنها نخواهد بود، لذا برای جلوگیری از ضرر ورثه، دیون مؤجل متوفی حال می شود، حال شدن دین ناشی از ضمان در اثر فوت ضامن یکی از مصادیق حال شدن دیون متوفی است و خصوصیتی در ضمان موجود نیست تا موجب حکم مزبور شده باشد. (امامی، پیشین، ۳۲۵) امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله آورده اند که اگر ضامن به اذن مضمون عنه دین مؤجل را به طور مدت دار ضمانت نماید سپس قبل از سپری شدن مدت بمیرد

ضمان حال می‌شود و آنچه به واسطه‌ی ضمان بر عهده‌ی او آمده باید از ترکه‌اش برداشته شود، ورثه‌اش حق رجوع به مضمون‌عنه را ندارند مگر اینکه مدت دین سپری شود. (امام خمینی، ۱۴۱۵ه ق، ج ۳، ۴۷) برخی دیگر از فقها با همین مضمون چنین بیان کرده‌اند که هر گاه ضمان مؤجل باشد و ضامن فوت کند دین او حال می‌گردد و ورثه‌اش حق رجوع به مضمون‌عنه را ندارند مگر پس از اداء دین یا منقضی شدن مدت چرا که اصل بر بقاء اجل است. (علامه حلی، ۱۴۲۰ه ق، ج ۲، ۵۵۹)

برخی دیگر از فقها معتقدند: هر گاه ضامن قبل از منقضی شدن مدت فوت کند و ورثه‌ی ضامن دین را از ترکه پرداخت کنند بعد از حلول اجل حق رجوع به مضمون‌عنه را دارند چرا که دین نسبت به مضمون‌عنه حال نشده است. (موسوی بجنوردی، پیشین، ج ۶، ۱۱۲ و طوسی ابوجعفر، پیشین، ج ۲، ۳۲۴)

د) سایر مصادیق حال شدن دین و مبنای آن

این موارد را که مطرح می‌کنیم قانون‌گذار به صراحت بیان نکرده که حال می‌شوند با این حال برخی از فقها و همچنین برخی از حقوق‌دانان مطرح کرده‌اند و اختلافی است. لذا برای جامعیت بحث لازم دانستیم این موارد را نیز ذکر کنیم.

۱. حال شدن دین به واسطه‌ی حجر

فقهای امامیه معتقدند: دیون مؤجل به واسطه‌ی حجر حال نمی‌گردد. (عاملی، سید جواد، ۱۴۱۹ه ق، ج ۱۶، ۲۱۳، نجفی، پیشین ۲۹۴) برخی از فقها حجر را مانند فوت از اسباب حال شدن دیون مؤجل می‌دانند. (النووی، محی الدین، بی تا، ج ۱۳، ۲۸۹) قانون‌گذار حجر را از موارد حال شدن دین نمی‌داند. هر چند که قانون‌گذار صراحتاً اشاره به حال شدن دین به واسطه‌ی حجر نکرده است ولی می‌توان گفت ورشکستگی نیز نوعی حجر است و قانون‌گذار ورشکستگی را موجب حال شدن دین تاجر ورشکسته می‌داند. (ماده‌ی ۴۲۱ ق.ت). نکته‌ای که قابل ذکر این است که در فقه مطابق نظر مشهور دین مؤجل با ورشکسته شدن مفلس حال نمی‌شود هر چند ابن جنید قائل به حال شدن دین مؤجل ورشکسته است و استدلال ابن جنید این است که دین نظیر طلبکاری و

بدهکاری میت است در مقابل برخی معتقدند: طبق اصل، هر چیزی بر حالت پیشین خود باقی می ماند. (مجله ی فقه اهل بیت، ج ۳۰، ۲۴۲)

برخی از حقوق دانان آورده اند: «در حقوق امامیه دیون مؤجل مفلس حال نمی گردد، زیرا آنچه موجب حال شدن دیون مؤجل متوفی می باشد معدوم شدن شخصیت حقوقی مدیون و تعلق کامل دیون او بر ترکه می باشد، به خلاف مورد مفلس که در اثر حکم تفلیس شخصیت حقوقی او زائل نمی گردد و از نظر حقوقی مدیون شناخته می شود، و چون دارایی او کفاف تأدیه ی دیون او را نمی دهد و طلبکارانی که طلب آنان حال شده است مطالبه ی حق خود را می نمایند، دارایی او بازداشت شده و پس از فروش بین آن طلبکاران تقسیم می شود و طلبکارانی که موعد پرداخت طلب آنان نرسیده از مفلس طلبکارند و پس از استطاعت، بدهی خود را خواهد پرداخت.» (امامی، پیشین، ج ۱، ۲۸۷، ۲۸۶)

برخی دیگر از حقوق دانان معتقدند: مواد ۴۱۲ و ۴۲۱ ق. ت. ظاهراً مغایر موازین شرع به نظر می رسد هر چند تا کنون فقهای شورای نگهبان در این باره رسماً اظهار نظر نکرده اند. ولی به هر حال، حال شدن دین تاجر ورشکسته مغایر موازین اسلام است البته با فرض اینکه چنین باشد و مصلحت و ضرورت ایجاب کند می توان با استناد به احکام ثانوی، مقررات فعلی ورشکستگی را اصلاح و بر تجار حقیقی نیز شرعاً حاکم کرد. بدیهی است که در حال حاضر، احراز مصلحت و ضرورت که تشخیص آن امری موضوعی و مستلزم کارشناسی است طبق اصل یک صد و دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عهده مجمع تشخیص مصلحت نظام است. (تفرشی، محمد عیسی، ۱۳۷۸، ج اول/ ۲۱۰، ۲۱۱)

۲. حال شدن دین در بیع سلم

اگر واژه ی دین را در ماده ۲۳۱ ق. ا. ح. به طور مطلق بدانیم و آن را نسبت به دین بایع در بیع سلم تسری دهیم سؤالی که پیش می آید این است که آیا موت بایع در بیع سلم سبب حلول دین مؤجل است؟ موضوع اختلافی است نظر حقوقدانان و فقها را در این مورد بررسی می کنیم.

برخی از حقوق دانان معتقدند: «از این رو که اجل در سلم خطی از ثمن دارد، (للاجل قسط من

الثمن) پس اگر مال السلم به موت بایع حال شود در ثمن خدشه وارد می‌شود.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج اول، ۱۵۴)

عده ای از فقها معتقدند: فوت بایع در بیع سلم سبب حلول دین مؤجل نیست. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۴، ۹۸) برخی دیگر از فقها نقل کرده‌اند: اقرب این است که مال السلم به دین ملحق می‌شود و حال می‌گردد و قول قوی تر این است که مال السلم به موت بایع حال نمی‌شود. (عاملی، پیشین، ج ۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲) نظر میرزای قمی را قبلاً در خصوص حال شدن دیون مؤجل متوفی آوردیم که ایشان این نظر را اتخاذ کرده‌اند که در همه آنها (یعنی الحاق دیه مؤجله در شرع و بیع سلم و امثال آن) به موت مدیون حال می‌شود، به جهت این که بر همه آنها دین صادق است، و داخل در عموم اخباری است که «دین به موت مدیون حال می‌شود». و این قول را علامه در قواعد اختیار کرده و اقرب شمرده است و آن چه در قواعد مذکور است مال سلم و جنایت است. و قول به «عدم الحاق» را فخر المحققین در شرح قواعد علامه احتمال قرار داده، و لکن فخر المحققین در آخر گفته است که «اصلح این است که مال السلم حال نمی‌شود». و دلیلی که از برای این احتمال گفته‌اند این است که اجل در سلم جزئی از عوض است پس اگر مال السلم حال شود نقصان عوض لازم می‌آید. فخر المحققین علاوه بر این متمسک به تعارض عمومین شده.

یعنی «عموم ادله حلول دین» و «عموم مقتضای بیع سلم» شده‌اند. (میرزای قمی، پیشین، ۳۴)

به نظر می‌رسد قاعده ی (للاجل قسط من الثمن) می‌تواند مبین این باشد که در تعهدات از اجل برای محاسبه ی عوضین استفاده می‌نمایند. حال اگر با موت مدیون حال شود باید از آن چشم پوشید و توازن را بر هم زد.

۳. حال شدن دین به موت راهن (بدهکار)

قانون گذار در ماده ی ۷۸۸ ق.م. مقرر می‌دارد: «به موت راهن یا مرتهن رهن منفسخ نمی‌شود...» شبهه ای که می‌توان مطرح کرد این است که اگر دین ناظر به عین مرهونه مؤجل باشد آیا با فوت راهن مؤجل باقی خواهد ماند یا طبق ماده ی ۲۳۱ ق.ا.ح. حال خواهد شد؟ قانون گذار با توجه مصالحی حکم مزبور در ماده ی ۷۸۸ ق.م. را بیان داشته است. از طرفی ماده ۲۳۱ ق.ا.ح. نیز دیون مؤجل متوفی را حال دانسته است.

فقها در این خصوص معتقدند: هر گاه رهن فوت نماید و دین مؤجل باشد حال می شود چرا که اجل با موت مدیون ساقط می گردد و مرتهن می تواند دین را از وراثت رهن مطالبه کند و یا تا پایان مدت صبر کند. (طوسی ابو جعفر، پیشین، ج ۲/۱۹۹) برخی دیگر از فقها چنین استدلال کرده اند که دین مؤجل با موت رهن حال می شود چرا که دین تابع مدیون است. (فقحانی، علی بن علی بن محمد بن طی، بی تا، ۳۳۳) اکثر فقها معتقدند: با حال شدن دین مرتهن می تواند عین مرهونه را بفروشد به شرطی که وکالت در فروش داشته باشد. (فیض کاشانی، بی تا، ج ۱۳/۱۴۰) در این خصوص رأی وحدت رویه وجود دارد؛ دادگاه عالی انتظامی قضات برابر حکم شماره ی ۳۱۲۹ مورخ ۱۳۲۰/۱/۳۱ اظهار نظر نموده که تصمیم دادگاه شهرستان بر حال شدن دین مؤجل که برای آن رهنی برقرار بوده و به فوت رهن دین مزبور حال اعلام شده است، موجه بوده است. شرح قضیه اینکه اداره ی ثبت در پرونده ای که رهن فوت نموده نسبت به اقساط مؤجل اجرائیه صادر کرده است که مورد اعتراض رهن قرار گرفته و دادگاه شهرستان در مقام حل اختلاف اظهار عقیده کرده است که اعتراض وراثت وارد نبوده و دیون مؤجل حال می شود و ماده ی ۷۸۸ ق.م. مؤثر در قضیه نمی باشد زیرا هر چند عقد رهن به فوت رهن منفسخ نمی شود. مع الوصف ماده راجع به حلول دین مؤجل به فوت مدیون (یعنی همان حکم مذکور در ماده ۲۳۱ ق.ا.ح.) به اطلاق خود باقی است و شامل دیونی که برای آن وثیقه یا رهنی بوده نیز باشد. (شهیدی، موسی، ۱۳۴۰، ش ۳۹۲)

۴. حال شدن دین محال علیه به سود محتال

برخی از حقوق دانان نقل کرده اند: «هر گاه طلب محتال از محیل مدت دار باشد و بدون تعرض به مدت آن حواله صادر شود محال علیه از آن مدت، در برابر محتال استفاده خواهد کرد حال اگر پیش از حلول اجل مذکور، محیل بمیرد دین محال علیه، حال نمی شود اما اگر محال علیه فوت کند دین محال علیه به سود محتال حال می شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰/۱۵۲، ۱۵۱) فقها نیز معتقدند: با موت محتال دین مؤجل حال نمی شود چرا که اجل به سود مدیون است با این وجود هر گاه محال علیه فوت نماید دین مؤجل حال می شود چرا که دین مؤجل با موت مدیون حال می شود. (طوسی، ابو جعفر، پیشین، ج ۲/۳۱۷، علامه حلی، پیشین/۵۷۶)

۵. حال شدن دین به واسطه ی طلاق

ماده ی ۱۰۸۳ ق.م. مقرر می دارد: «برای تأدیه ی تمام یا قسمتی از مهر می توان مدت یا اقساطی قرار داد». از این ماده می توان استنباط کرد که می توان برای پرداخت مهریه شرط اجل قرار داد. حال اگر مهریه مؤجل باشد و زوج فوت نماید بی تردید زوجه می تواند از ورثه ی زوج تمامی مهر خود را بلافاصله مطالبه کند کما اینکه در تمامی دیون مؤجل این قاعده وجود دارد که با فوت مدیون تمامی دیون مؤجل احوال می شود. (ماده ۲۳۱ ق.ا.ح.) حال این سؤال پیش می آید که آیا طلاق نیز می تواند موجب حال شدن مهریه ی مؤجل گردد؟ در این خصوص قانون مدنی ساکت است با این وجود فقها اختلاف نظر دارند برخی بر این باورند که مهریه ی مؤجل در این فرض حال می گردد و با ذکر مثال این گونه بیان کرده اند: اگر پرداخت مهریه از جانب همسر برای ده سال تمدید گردد آیا قبل از آن حق طلاق دارد یا بعد از سپری شدن ده سال جایز است؟ در این فرض اجل حال می شود و زوجه حق مطالبه ی مهریه را دارد. (خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۰هـ ق، ج، ۲، ۲۱۷)

برخی از فقها چنین نقل کرده اند: در این فرض اجل حال می شود مگر اینکه در قرارداد شرط اجل به طور مطلق ذکر شده باشد یعنی ده سال ذکر شده باشد به این معنا که مطالبه ی مهریه جایز نیست هرچند زوجیت در این زمان با طلاق منحل شده باشد. (تبریزی، میرزا جواد، ۱۴۲۲هـ ق، ج، ۱، ۳۰۷) برخی دیگر نیز معتقدند: با طلاق، مهریه ی مؤجل حال نمی گردد پس اگر مرد زن را طلاق بدهد مهریه مدت دار، به حال خود باقی می ماند. کما این که محجور نمودن بدهکار به سبب بی پولی، ملحق به مرگ وی نمی شود. پس اگر بدهی های حال و بدهی های مدت دار داشته باشد، مال او بین طلبکاران دیون حال تقسیم می شود و طلبکاران دیون مدت دار، شریک آنها نمی باشند. (امام خمینی ره، پیشین، ج، ۲، ۶۳۱) اصفهانی، سید ابوالحسن، ۱۴۲۲هـ ق، ۴۶۶). برخی دیگر از فقها همین نظر را اتخاذ کرده اند و به اصل بقای اجل و اطلاق شرط اجل و اتفاق (اجماع) استناد کرده اند. (موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، ۱۴۱۶هـ ق، ج، ۲۱، ۱۸) برخی دیگر از فقها با همین نظر موافق بوده و بدون ذکر دلیل بیان کرده اند: زن باید صبر کند تا موعد تعیین شده برای پرداخت مهریه برسد. (موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، ۱۳۷۱، ج، ۲، ۱۹۵، همو، ۱۳۷۳، ج، ۲، ۹۵)

برخی از حقوق دانان معتقدند نظر اخیر قوی تر به نظر می رسد و توجیه آن دسته از فقها که قائل به حال شدن مهر مؤجل به واسطه ی طلاق هستند چندان قابل پذیرش نمی باشد. (محقق داماد، سید مصطفی، بی تا، ۲۳۷)

۶. حال شدن دین مشتری بدون شفیع

از جمله مصادیق دیگر حال شدن دین مؤجل می توان به حال شدن دین مشتری بدون وجود شفیع اشاره کرد. برخی از فقها چنین نقل کرده اند هر گاه مشتری بدون وجود شفیع فوت کند دین مؤجل حال می شود چرا که با مرگ مدیون دیون مؤجل او حال می شود پس بدهی شفیع به مشتری مدت دار باقی می ماند. (عاملی، پیشین، ج ۱۸، ۵۸۸، محقق ثانی (کرکی) ۱۴۱۴ه ق، ج ۶، ۴۰۸ علامه حلی، پیشین، ج ۴، ۵۷۴، همو، ۱۴۱۴ه ق، ج ۲، ۵۷۴) در کتاب المبسوط و التذکره و جامع المقاصد همه به این نکته اشاره کرده اند. در المبسوط چنین نقل شده است هر گاه مشتری فوت کند و ثمن مؤجل باشد حال می شود و شفیع به همراه وراث مشتری حق خیار دارند. (طوسی، ابوجعفر، پیشین، ج ۱۳، ۱۱۲)

نتیجه

در حقوق اسلام (فقه) احکام و قواعد حاکم بر حلول دین به گونه ای است که حال شدن دین امری خلاف اصل است و در موارد خاص دین حال می شود به عبارت دیگر اصل بر بقای اجل است مگر در مواردی که با اراده ی طرفین و یا به صورت قهری دین حال می گردد. با توجه به موارد و مصادیق حال شدن دین فقه و تجزیه و تحلیل آنها می توان چنین نتیجه گرفت که مبنای حال شدن دین مبنای واحدی است و منظور از آن حمایت از طلبکاران و جلوگیری از تضرر آنان است و هدف از وضع این احکام و قواعد این بود که طلبکار اطمینان خاطر یابد که با موت مدیون و یا مواردی از این قبیل از حمایت ویژه برخوردار است تا بهتر بتواند به طلب خویش دست یابد.

منابع و مأخذ

۱. اصفهانی، سید ابوالحسن، ۱۴۲۲ه ق، وسیلة النجاة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، چاپ اول.
۲. امامی، سید حسن، ۱۳۹۱، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ سی و سوم.
۳. بحرانی آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، ۱۴۰۵ه ق، حدائق الناضرة، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
۴. البهوتی، منصور بن یونس، كشف القناع عن متن الاقناع، ۱۴۰۲ه ق، نشر دارالفکر، بیروت، بی جا.
۵. تبریزی، میرزا جواد، ۱۴۲۲ه ق، صراط النجاة، دار الصدیقة الشهيدة (سلام الله علیها)، قم، بی جا.
۶. تفرشی، محمد عیسی، ۱۳۷۸، مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت های تجاری، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۰، حقوق مدنی (عقد حواله)، کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۸، حقوق تعهدات، کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم.
۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۲، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه ی گنج دانش، چاپ سیزدهم.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۶، الفارق، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول.
۱۱. حلی، علامه حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ه ق، مختلف الشیعه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.
۱۲. حلی، علامه حسن بن یوسف، ۱۴۲۰ه ق، تحریر الاحکام الشرعیه، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ اول.
۱۳. حلی، علامه حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، ۱۴۱۴ه ق، مؤسسه آل بیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.

۱۴. حلی، علامه حسن بن یوسف، تذکره الفقها، ۱۳۸۸ه ق، مؤسسه آل بیت علیهم السلام، چاپ اول.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۰ه ق، منهاج الصالحین، نشر مدینه العلم، قم، چاپ بیست و هشتم.
۱۶. زحیلی، وهبه، ۱۴۰۹ه ق، الفقه الاسلامی و ادلته، نشر دارالفکر، بی جا.
۱۷. طباطبایی قمی، سید تقی، ۱۴۲۶ه ق، مبانی منهاج الصالحین، انتشارات منشورات قلم الشرق، قم، چاپ اول.
۱۸. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۴۱۵ه ق، سؤال و جواب، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ اول.
۱۹. طوسی، ابوجعفر، ۱۴۰۷ه ق، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۲۰. عاملی حر، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، قم، مؤسسه آل بیت علیهم السلام، چاپ اول.
۲۱. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ه ق، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، چاپ اول.
۲۲. عاملی، علی بن الحسین، المحقق الثانی (الکرمی)، ۱۴۱۴ه ق، جامع المقاصد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوم.
۲۳. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، ۱۴۱۹، مفتاح الكرامه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
۲۴. فقعی، علی بن محمد بن طی، بی تا، المسائل الفقہیہ (مسائل ابن طی)، بی جا.
۲۵. فیض کاشانی، محمد حسن، بی تا، مفاتیح الشرایع، کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی، قم، بی جا.
۲۶. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۳، عقود معین ۱، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ پنجم.
۲۷. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۳، نظریه عمومی تعهدات، میزان، چاپ هفتم.
۲۸. محقق داماد، سید مصطفی، بی تا، بررسی فقهی حقوقی، خانواده، نکاح و انحلال آن، چاپ اول.

۲۹. موسوی خمینی، سید روح اله، ۱۴۲۵ ه ق، تحریر الوسیله، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ بیست و یکم.

۳۰. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، ۱۴۱۶ ه ق، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، دفتر آیت الله سبزواری، قم، چاپ چهارم.

۳۱. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، ۱۳۷۱ ه ش، هدایه العباد، دار القرآن الکریم، قم، چاپ اول.

۳۲. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، ۱۳۷۳ ه ش، مجمع المسائل، دار القرآن الکریم، قم، چاپ چهارم.

۳۳. میرزای قمی، ابوالقاسم، محمد بن حسن، ۱۴۱۳ ه ق، جامع الشتات، انتشارات مؤسسه کیهان، تهران، چاپ اول.

۳۴. نجفی، محمد حسن، ۱۴۰۴ ه ق، جواهر الکلام، دارالإحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

۳۵. نزیه، حماد، ۱۴۲۹ ه ق، معجم المصطلحات المالیه و الاقتصادیه فی الغه الفقها، دار القلم، دمشق، چاپ اول.

۳۶. نووی، محی الدین، بی تا، المجموع، دار الفکر، بی جا.